

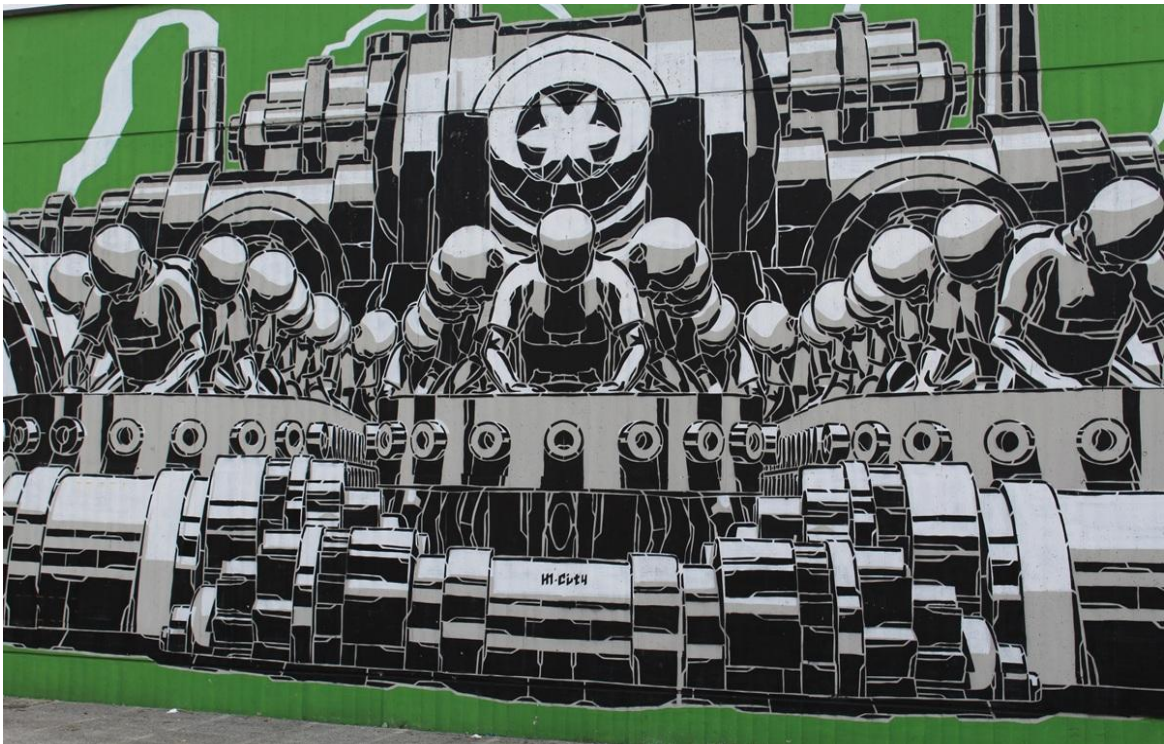


نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

عاملیت انسان

ن. ناجی



خرداد ۱۴۰۵

مجری "تاثیرگذار" یک برنامه‌ی تلویزیونی با لحنی کنایه‌آمیز می‌گوید: "جدیداً مد شده هی می‌گن عاملیت انسان موجود نیست". این زبان و لحن احتمالاً می‌تواند نشانگر بی‌اطلاعی مجری از ید طولای و تاریخی از خودبیگانگی انسان باشد. از خودبیگانگی‌ای که هنوز و تا به امروز دست و پاگیر انسان مدرن نیز هست و از آغاز تاریخ هم‌چون مذهب با ما همراه بوده و هست. بی‌جهت نیست که مارکس گفته است نقد مذهب سرآغاز هر نقدی است، تا انسان انسان شود. هم‌چون نقد ایدئولوژی!

رد پای تاریخی این از خودبیگانگی را می‌توان و باید در حوزه‌های مختلف دانش بشری عیان کرد. مثلاً در فلسفه با منفک کردن تاریخی، اما هنوز رایج "ماده" از "ایده" و شکل دادن به مقوله‌های معیوب و مکاتب رسمی فلسفی - تاریخی که منجر به نادیده انگاشتن کلیت هیئت انسانی و دو پاره کردن انسان، این موضوع رنسانس هستیم، این ملغمه‌ی ماده و ایده شده است و راه به هستی‌شناسی هم برده است. غافل از آن که تا ثریا می‌رود دیوار کج! هم‌چون ابژکتیویته‌ی علوم انسانی.

یا مثلاً درحوزه‌ی سیاست، تمامی مجموعه فعالیت‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و روندهای اجرایی که برای اداره جامعه، مدیریت منابع، و پیش برد منافع در برابر چالش‌ها باید اتخاذ شود، در بهترین حالت عاملیت فردی انسان را به "اتوریتته‌ی تصمیم‌گیری" واگذار می‌شود. نه فقط هم‌چون پادشاه، یا ولی فقیه، بلکه هم‌چون کمپین "من وکالت می‌دهم"، یا وکالت پارلمانی، یا کفالت سازمان ملل برای مردمان بومی یک سرزمین یا مثل قرارداد صلح بین "اسرائیل" و "لبنان" برای حزب‌الله! یا مثل مجلس مؤسسان که همگان مثل آب خوردن بر لزوم آن صحنه می‌گذارند. فقط همین قدر بگویم که می‌توان عدم نیاز به مجلس مؤسسان را در جمهوری شورایی حداقل تصویر کرد! تا بعد.

لازم به یاد آوری است که اساساً علوم انسانی از آخرین و مدرن‌ترین حوزه‌ها و شاخه‌های دانش بشری است که شکل گرفته و رسمیت یافته است. دیگر حوزه‌های دانش بشری هم‌چون ریاضیات، شیمی، یا فیزیک و نجوم و طبیعت بسیار با سابقه‌تر، قدیمی‌تر و آشنا تر و آشنا تر برای انسان بوده‌اند تا علم در مورد خود انسان؛ مثل روان‌شناسی، زبان‌شناسی یا نشانه‌شناسی. تازه این تازه به دوران رسیده‌ها برای تثبیت خود به عنوان علمی رسمی باید خود را طبق رسم و رسوم علوم به ارث رسیده - علوم طبیعی - ابژکتیو و بدون دخالت انسان - سامان بخشند تا ردای رسمی علم را به تن کرده و مقبول واقع شوند. از همین رو به اقتباس از روش تحقیق لابراتورهای علوم دقیقه، جمع‌آوری مشاهدات یا سئوالات آماری میدانی برای گردآوری داده‌ها یکی از قدیمی‌ترین و معتبرترین روش‌های علوم انسانی، اجتماعی و رفتاری است: "ابژکتیو" بدون "دخالت" انسان! اساساً این هنوز باور نشده است که طبیعت انسانی از طبیعت مادی منشعب گشته و انتزاع خویش را شکل داده است. این از خودبیگانگی و نفی عاملیت انسان را می‌توان و باید در لایه‌های مختلف به ارث رسیده‌ی دانش بشری عیان کرد و هم‌هنگام متوجه بود که هر لایه هم‌چون حلقه‌ای از دانش به ارث رسیده به حلقه‌ی دیگری متصل است و در هم پیوستگی خویش، پراتیک تاریخی انسان را قد و قامت داده و به ارث رسانده است.

پرداختن به هرکدام از این حلقه‌های پیوسته از زنجیره‌ی پراتیک انسانی خود می‌تواند سرآغاز رمزگشایی‌های بسیاری از نفی عاملیت انسان شود. در این مختصر سعی خواهیم کرد تا در نگاهی اجمالی عاملیت انسان و درک رایج و رسمیت‌یافته در حوزه‌ی اقتصاد را برجسته کنیم. اقتصادی که نظام جهان کنونی بر آن استوار است.

به تسامح می‌توان ادعا کرد که روش تاریخی بررسی اقتصاد رسمیت یافته و به ارث رسیده "مهندسی معکوس" بوده است. بدین شکل که قیمت نهایی کالایی مفروض را به اجزایش تقسیم کرده و سپس هر جزء را در مرحله‌ی پیشینش دوباره به اجزایش بازتقسیم می‌کنند تا بالاخره به اولین جزء تولید و قیمتش دست یابند. و بدین ترتیب می‌توانند هر جزء و قیمتش را در هر مرحله‌ای از تولید با حساب دقیق ریاضی تا بازسازی و رده‌بندی و از صفر تا صدش را محاسبه کنند. آن‌گاه به قول آدام اسمیت این نتیجه را منتج کرده‌اند که: "عناصر متشکله قیمت کالاها" عبارتند از "سود سرمایه"، "مزد کارگر" و "اجاره یا کرایه‌ی زمین" (بهره‌ی مالکانه). [۱]

که: "در هر جامعه‌ای قیمت کالاها سرانجام به یک یا دو و یا همه‌ی این قسمت‌ها تجزیه می‌شود، و در هر جامعه‌ی مترقی هر سه، کم‌وبیش به‌عنوان اجزاء، ترکیب‌کننده‌ی جزء و بهای بیش‌تر فرآورده‌ها می‌شود." (آدام اسمیت، ثروت ملل، بخش ششم، راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها - صفحه‌ی ۴۴) اما این‌جا اشکالی "جزئی" بروز می‌کند: در آخر این محاسبات ورودی با خروجی برابر نیست (برخلاف قانون و اصل مهندسی!). و خوشا که برای "ترقی"، خروجی بیش‌تر از ورودی باشد. برای "توضیح" این اشکال "جزئی" (که قیمت هر جزء را قابل محاسبه کرده است) به قیمت نهایی یا بازار (خروجی) هر کالا رجوع می‌کند و این هستی‌افزایی را در آخرین مرحله و در نهایت در مبادله - یعنی در ساحت عرضه و تقاضا، همانا در تجارت صورت‌بندی، و برای آن "منطقی" دست و پا می‌کند. نه در ساحت تولید! نه در ساحت کار انسانی، یعنی نه در عاملیت آفرینندگی نیروی کار انسانی، بلکه در ساحت تجارت، در عرضه و تقاضا، نه در نیروی خلاقه تولید. در پس پشت این "توضیح" نفی نیروی کار، این عاملیت انسان خلاقه، پوشیده و مستور می‌شود. غافل از آن که این روش بکارگیری "مهندسی معکوس" در اقتصاد محکوم به خطاست و معیوب است، چرا که قادر به تشخیص و تفکیک قیمت از ارزش نیست! و در هر جزء، این و آن را یکی انگاره می‌کند. قیمت آن چیزی است که پرداخت می‌شود ولی ارزش چیزی است که می‌تواند کسب شود. به این ترتیب، دگربار عاملیت انسان - توان‌بخشی نیروی کار انسانی - از دیده، و طبعاً از زبان و قلم می‌افتد. ارزش کار انسان زنده به‌مثابه‌ی قیمت پرداخت‌شده مثل بقیه‌ی قیمت‌ها، قیمت سرمایه، یا اجاره، مثل ماشین‌آلات، پیچ و مهره، رنگ، مواد خام، برق، آب و بقیه‌ی اجسام، تلقی، رده بندی و "محاسبه" می‌شود! چراکه ارزش هستی‌بخش کار لاجرم به شکل کالایی قیمت‌دار، هم‌چون شیئی خارج از نیروی کار و شیئی مجزا، پدیدار می‌شود. هستی‌بخشی، یعنی ارزش کار زنده را طرد کرده و هم‌چون قیمت کار مرده (سرمایه - ماشین‌آلات - اشیاء) می‌پندارد و به همین دلیل ارزش کسب شده در تولید را به حساب نمی‌آورد. همین‌جا انسان با تمام هیئت‌ش به کالا فروکاهیده می‌شود.

همین جا سلطه‌ی سرمایه (کار مرده) بر انسان (کار زنده) نطفه می‌گیرد. روایت افسانه‌اش، همانا، افسون افسانه‌اش، این است که قیمت ساعات کار انسان را پرداخته است. حساب‌داران آموزش دیده و قسم خورده که خود حقوق بگیر همین ساختارند، وظیفه‌دار همین حساب و کتابند! چراکه از حضرت آدم اسمیت روایت داریم که ارزش کسب‌شده متعلق به این مرحله از تولید نیست.

آدم اسمیت در "ثروت ملل"، بخش هفتم، راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها می‌گوید: "کالا به بهایی فروش می‌رود که می‌شود آن را قیمت طبیعی نامید. در چنین موردی کالا دقیقاً به قیمتی فروش می‌رود که می‌ارزد، و یا به قیمتی عرضه می‌شود که حقیقتاً برای کسی که آن را به بازار می‌آورد تمام شده".... و بعد ادامه می‌دهد: "قیمت واقعی که کالاها معمولاً با آن به فروش می‌رود قیمت بازار نامیده می‌شود. این قیمت یا بالاتر از قیمت طبیعی است، یا پائین‌تر و یا درست برابر آن. قیمت بازار هر کالای بخصوص با نسبت میان مقداری که واقعاً به بازار عرضه می‌شود، و مقدار تقاضای کسانی که حاضرند قیمت طبیعی آن را بپردازند تعیین می‌شود؛ قیمت طبیعی عبارتست از کل ارزش اجاره، مزد، و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به بازار برسد".

جالب است که اسمیت در این جا از **کل ارزش** اجاره که باید پرداخت شود صحبت می‌کند ولی نه از **کل ارزش** مزد! اجاره شامل ارزش می‌شود ولی مزد ارزش ندارد و — فقط دارای قیمت است. روایت آقای اسمیت این ناترازی ورودی و خروجی را نه در پروسه تولید و خلق ارزش مصرف، نه در ارزش افزوده در پروسه‌ی تولید، نه در پروسه مصرف کار زنده‌ی انسان، بلکه چون مصداق به ارث رسیده از مکتب قدیمی‌تر و پیشا موجود مرکانتیلیستی مسلم انگاشته و به حساب تجارت و عرضه و تقاضا می‌گذارد.. این‌ها این حرف‌ها را اختراع نکرده‌اند، روایت دارند. مکتوب دارند. تجربه دارند. این‌ها آموزش دیده‌اند. مکتب رفته‌اند. مدرک گرفته‌اند. سوگند اخلاقی یاد کرده‌اند. به این ترتیب دگربار، هم‌چون تاریخ ادیان، انسان خود عامل کنار گذاشتن عاملیت انسان می‌شود. با تحصیلات رسمی و اخذ مدرک کارشناسی ارشد — الگوی و مرجع آموزش نسل‌ها شده‌اند. عاملیت انسان خیلی رسمی و البته خیلی پوشیده و پسنندیده و رایج در حجاب "لفظ" و رده ندی "علمی" به قیمت ساعات کار فرو کاسته شده است. ارزش کسب شده‌اش در این مرحله خیلی رسمی به حساب و کتاب در نمی‌آید. برشمرده نمی‌شود، تا کسب سود در تجارت. با این جایجایی، یک رابطه‌ی انسانی خود را در شکل یک شیء — فریفته و خارج از انسان — شعبده می‌شود. هرچند بی مغز و محتوا، اما با پُرمدعایی حضور استعمار حاشا می‌شود. تکلیف ارزش چیست؟ در "علم" ابژکتیو اقتصاد عاملیت انسان نفی و طرد می‌شود. غافل از آن که با طرد عامل انسانی دیگر "علمی" جامع نیست. کاذب است. تابع را حذف و داده‌ها را معیوب رده‌بندی و ارزیابی کرده است. از این‌رو، محکوم به خطا، محکوم به بحران است، هرچند هم با انتزاع ریاضیات قابل محاسبه باشد... این آن چیزی است که گرایش "راست" هرگز نفهمیده است. برای همین مقیاسش برای "ترقی" و مدیریت درست، داشتن تراز **تجاری** مثبت است. ارزش‌آفرینی کار انسان به نسبت و برای سرمایه، یعنی فرآیند تبدیل دانش، خلاقیت و نیروی **کار به کالا** برای فروش، پایه و اساس توسعه اقتصادی و شکوفایی

قلمداد شده و می‌شود. جانمایه انسان تحت قیومیت و سلطه‌ی سرمایه (کار مرده) - یعنی بیگاری - و تصاحب ارزش نیروی کار انسان: نفی عاملیت انسان و فетиشیسم کالایی.

یکی از داده‌های پراتیک اجتماعی که برای پاسخ‌گویی به این چالش می‌تواند به کار گرفته شود نشانه‌شناسی است (Semiotics). علم مطالعه‌ی «نشانه‌ها»، نمادها و فرانمود تولید، مبادله و تفسیر معنا می‌تواند ابزار قابل اتکایی باشد. با بکارگیری این میکروسکوپ می‌توان در بررسی این امر که چگونه در طبیعت انسانی نشانه‌ها، اعم از تصاویر، کلمات، اشیاء، رفتارها و آواها معانی خاصی را به نسل‌ها و مخاطبین منتقل می‌کنند، حساس‌تر شد. این فقط یکی از حلقه‌ها و لایه‌های لازمه‌ی نقد است. با مجهز شدن به این پراتیک اجتماعی/تاریخی می‌توان تشریح و زبان سلاح نقد را بُرنده‌تر، و با مهارت بیش‌تری به کار گرفت. می‌توان تاریخیت نشانه‌های به ارث رسیده را که پیش‌فرضی مسلم پنداشته شده‌اند زیر ذره‌بین گرفت تا بتوان رازوارگی، فریفتاری وارونگی واقعی مناسبات اجتماعی به ارث رسیده را مؤثرتر برملا کرد. می‌توان در به‌کارگیری هستی‌شناسی اجتماعی مارکسی، در پراکسیس اجتماعی، انسانی‌تر پنجه در پنجه‌ی مادیت باورهای پیکر افکند و سعی در گشودن افق و چشم انداز جهان ممکن کرد.

این رویکرد مهم البته لازم است ولی مسلماً کافی نیست. برای ره‌گشایی و قدم برداشتن در سوپه‌ی افق جدید و چشم‌انداز ممکن، برای اثرگذاری و پایداری نقد، دیگر عنصر لازم کشف یا آفرینش و سرانجام ارائه‌ی "نشانه"یی قابل اتکا برای جایگزین کردن و در هم شکستن سلطه‌ی جهل ایدئولوژیک برملا شده و به ارث رسیده است. پراتیک اجتماعی - اجتماعی انسان بهترین سرمنشاء و لازمه‌ی این جایگزینی است.

برای تداوم نقدی بی‌امان و بی‌هراس، برای گسست و ساختارشکنی، برای درنوردیدن تاریخیت، برای استقلال‌بخشی و ریشه‌دوانیدن و جوانه زدن، باید در زبانی روشن‌گر و سلطه‌ستیز، ملموس و قابل ارجاع صورت‌بندی شود. و این کاری آسان نیست؛ بسا نفس‌گیر است.

نمونه‌های ادبی و اجتماعی/تاریخی موجود تمثیل‌های فراوانی دارند که نشان می‌دهند نشانه‌های ایدئولوژیک به ارث رسیده، هم‌چون جهان‌الهیات، مکرراً و عادتاً مسلم پیش‌فرض گرفته می‌شوند و نتیجتاً عاملیت انسان را نفی و طرد می‌کنند. از این‌رو به‌کارگیری استعاره‌های مذهبی برای برملا کردن نقش این نشانه‌ها می‌تواند موثر واقع شود. بخصوص در جامعه‌ای مذهبی در تاریختی سکولار. یعنی در زمان و مکانی که سکولاریسم رایج، با بیگانگی کامل از خودبیگانگی خویش، با مسلم گرفتن پیش‌فرض‌های خویش، به "مصاف" با سلطه‌ی مذهب می‌پردازد و کردار اجتماعی - مذهبی سکولار خویش را با زبان نجات فردیت تداوم می‌بخشد؛ این‌جا زبان روشن‌گر و سلطه‌ستیز نقد اهمیتی دو چندان می‌یابد.

بهترین الگو برای این مهم همانا آوای زنجیرناشدنی، در **سرمایه**، این نقد اقتصاد سیاسی مارکس، این اثر تاریخی - اجتماعی است. با برملا کردن مفهوم ایدئولوژیک قیمت، ارائه ارزش به‌عنوان تکیه‌گاهی قابل

اتکاء در پراتیک اجتماعی- تاریخی انسان در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، با زبانی ویژه، روشنگر و ستیزنده، با طرح "فیتیشسم کالایی" و نمایه‌هایی چون "کار زنده" و "کار مرده" برای ما متونی مدون، ملموس و قابل ارجاع برجای نهاده است. تحت تاثیر خوانش آثار مارکس می‌توان این مختصر را با عبارت "انسان مفروضی است هنوز ناشناخته‌مانده" به پایان برد.

۱۱ خرداد ۱۴۰۵

یادداشت:

[۱]. نقل قول‌ها از آدام اسمیت، «ثروت ملل»، ترجمه دکتر سیروس ابراهیم‌زاده.